

مقایسه تطبیقی منظومه لیلی و مجنون نظامی و نمایشنامه سیرانودوبرژراک روستان از منظر بیش‌متنیت ژرار ژنت

مولود طلائی^۱، اسحاق طغیانی^۲، مهرناز طلائی^۳

۱. دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
۲. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
۳. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه زبان فرانسه، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

پذیرش: ۹۱/۵/۲۲

دریافت: ۹۰/۱۱/۷

چکیده

رویکرد بیش‌متنیت ژرار ژنت عبارت است از بررسی رابطه میان دو متن ادبی، به گونه‌ای که بیش‌متن^۱ تفسیر پیش‌متن^۲ نباشد. در این ساحت هر متن قابلیت مقایسه با متون مشابه را پیدا می‌کند؛ به طوری که افق جدیدی از پیوندهای ادبی - فرهنگی مختلف در اختیار خواننده قرار می‌دهد. در این مقاله کوشیده‌ایم ضمن نیم‌نگاهی به دیدگاه‌های مختلف نظریه‌پردازان بینامتنیت، به تشریح و توضیح ترامتنیت ژنتی بپردازیم و پس از آن با به‌کارگیری بخش بیش‌متنیت این دیدگاه، مشابهت‌های داستانی منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانودوبرژراک را ارائه دهیم. واژگان کلیدی: بیش‌متنیت، ژرار ژنت، ریفاتر، منظومه لیلی و مجنون، نمایشنامه سیرانودوبرژراک.

۱. مقدمه، تبیین مسئله و طرح سؤال

جمله پرمغز پولن^۳ را می‌توان درآمدی شایسته برای ورود به بحث بینامتنیت^۴ تلقی کرد: درباره کتاب‌ها نباید جدا از یکدیگر قضاوت کرد. به بیان دیگر به کتاب‌ها نباید به صورت اجسامی



مستقل نگاه کرد. یک کتاب هیچ گاه به خودی خود کامل نیست و اگر بخواهیم محتوای یک کتاب را درک کنیم، لازم است آن را در ارتباط با دیگر کتب - نه فقط آثار یک نویسنده بلکه در ارتباط با کتاب‌های نویسندگان دیگر- قرار دهیم (Poulin, 1988: 186).

بینامتنیت به‌عنوان شیوه‌ای برای بررسی نحوه ساخت متون ادبی و چگونگی شبکه ارتباطی آن‌ها با یکدیگر اهمیت دارد. بینامتنیت اصطلاحی رایج در نظریه‌های ادبی و زبان‌شناسی است که بیشتر در آرای ساختارگرایان و پساساختارگرایان دیده می‌شود. این اصطلاح برای اولین بار در فرانسه (اواسط دهه شصت میلادی) و توسط ژولیا کریستوا^۵ در شرح آثار میخائیل باختین^۶ به‌کار گرفته شد.

بینامتنیت مبتنی بر این اندیشه است که متن نظامی بسنده و مستقل نیست، بلکه پیوندی دوسویه و تنگاتنگ با سایر متون دارد. حتی می‌توان گفت که در یک متن مشخص هم مکالمه-ای مستمر میان آن متن و متونی که بیرون از آن متن وجود دارند، جریان دارد. این متون ممکن است ادبی یا غیرادبی باشند، هم‌عصر همان متن باشند یا به سده‌های پیشین تعلق داشته باشند (مکاریک، ۱۳۸۸: ۷۲).

ریشه‌های اصلی بینامتنیت را می‌توان در نشانه‌شناسی فردینان دو سوسور^۷ جست‌وجو کرد. وی زبان را مجموعه‌ای از نشانه‌ها می‌دانست که از پیوند دال و مدلول حاصل می‌شود. از دیدگاه سوسور واحد زبانی پدیده‌ای دوگانه است و از تلفیق دو وجه متفاوت بنیاد می‌یابد ... بنابراین نشانه زبانی، جوهری ذهنی با دو رویه است و این دو عنصر دال و مدلول کاملاً به‌هم پیوسته هستند و یکی دیگری را به یاد می‌آورد (سوسور، ۱۳۸۹: ۹۶ - ۹۷).

ارتباط نشانه‌شناسی سوسور، با بینامتنیت، زمانی آشکار می‌شود که آثار ادبی را نظامی از دال و مدلول تلقی کنیم. دال و مدلول نشانه‌های زبانی را می‌سازند؛ بنابراین پیدا کردن درک درست از نشانه‌ها در گرو مقایسه با نشانه‌های دیگر است.

نگاه باختین به این مسئله با سوسور متفاوت بود و زمینه‌های اجتماعی کلمات را در نظر داشت.

«برای باختین این سرشت ناشی از موجودیت واژه در عرصه‌های اجتماعی خاص، نموده‌های اجتماعی خاص و وهله‌های خاص بیان و دریافت بود.» (آلن، ۱۳۸۰: ۹)

از نظرگاه باختین همه کلمات دست دوم هستند و به دیگران تعلق دارند و برای به دست آوردن کلمه و معنا، استفاده‌کنندگان هر زبان با هم درگیر مکالمه می‌شوند و کلمات از فردی به فرد دیگر دست به دست می‌شود و رایحه صاحب قبلی‌اش را هرگز از دست نمی‌دهد (غلامحسین‌زاده و غلام‌پور، ۱۳۸۷: ۷۶).

کریستوا نیز متن را شبکه‌ای از نظام‌های نشانه‌ای می‌داند و بر مکالمه متون گذشته و حال تکیه داشت. به اعتقاد وی هر متن نقطه تلاقی متون دیگر است و هیچ مؤلفی به یاری ذهن اصیل خود به آفرینش هنری دست نمی‌یابد، بلکه «هر اثر واگویی‌ای از مراکز شناخته و ناشناخته فرهنگ ماست.» (احمدی، ۱۳۷۰: ۳۲۷).

رولان بارت^۸ اعتقاد داشت نویسنده مدرن معنای واحدی را در اثر خود نمی‌دمد؛ بلکه به یاری پیش‌نویس و پیش‌خوانده‌هایی که از فرهنگ‌های مختلف دریافت کرده، در فضایی چندبعدی متن را خلق می‌کند. در همین سطح متن با بینامتنیت ارتباط پیدا می‌کند. به بیان دیگر «هر متنی بافت جدیدی از گفته‌ها و نوشته‌های پیشین است. رمزها، قواعد و الگوهای آهنگین، بخش‌هایی از زبان اجتماعی و ... وارد متن می‌شوند و در آنجا مجدداً توزیع می‌شوند و این زبان همواره مقدم بر متن و حول آن است.» (Barthes, 1981: 39).

ژرار ژنت^۹ با استفاده از دیدگاه‌های پیش از خود افق جدیدی از بینامتنیت را فرا روی خواننده قرار داد که به مراتب از آرای نظریه‌پردازان قبل کامل‌تر و دقیق‌تر است؛ به طوری که او سه اثر خود با عناوین *الواح بازنویسته*^{۱۰}، *آستانه‌ها*^{۱۱} و *مقدمه‌ای بر سرمتنیت*^{۱۲} را به این مسئله اختصاص داده است.

در این مقاله کوشیده‌ایم به پرسش‌های ذیل پاسخ دهیم:

۱. اگر خواننده‌ای با استفاده از حدس و گمان و پیش‌خوانده‌های خویش به ارتباط میان دو متن - از دو فرهنگ متفاوت - پی ببرد، آیا می‌توان آن را در زمره مطالعات بینامتنی قرار داد؟
۲. کدام یک از زیرشاخه‌های نظریه ترامتنیت^{۱۳} ژنت، در مقایسه تطبیقی دو متن لیلی و مجنون و سیرانو دو برژراک^{۱۴} مصداق پیدا می‌کند؟
۳. با توجه به نظریه بیش‌متنیت^{۱۵} ژنت، همسانی‌های داستانی لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو در چه مواردی خلاصه می‌شود؟

۲. پیشینه تحقیق

آوازه نظامی گنجوی در اروپا از سال ۱۷۸۶ میلادی با چاپ کتابی با عنوان *جنگ آسیایی* در کلکته آغاز شد. شانزده سال بعد (۱۸۰۲) در شهر لایپزیک حدود بیست حکایت از *مخزن الاسرار* مأخوذ از جنگ مذکور به چاپ رسید. در سال ۱۸۱۲ با انتشار منتخباتی از *اسکندرنامه*، شهرت

سخن‌سرایی پیر گنجه در میان خاورشناسان به اوج رسید.

«تا سال ۱۸۳۶ میلادی، یعنی تا ۲۴ سال پس از آن هم در اروپا، نظامی را تنها از طریق *اسکندرنامه* و *مخزن‌الاسرار* می‌شناختند و در این سال آتکینسن، مستشرق نامی انگلیسی که در شناسایی *شاهنامه* فردوسی در انگلستان جایگاهی بلند دارد، *لیلی و مجنون* نظامی را به شعر انگلیسی ترجمه کرد و در لندن انتشار داد و دو چاپ دیگر آن در سال‌های ۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ میلادی منتشر شد.» (نفیسی، ۱۳۱۴: ۳۲۶).

دو چاپ اخیر از ترجمه *لیلی و مجنون* در اروپا تقریباً مصادف با ایامی بود که روستان نمایشنامه خود را به رشته تحریر در آورد (۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ م)؛ بنابراین آوازه این دو اثر تقریباً به صورت همزمان در اروپا منتشر شد.

تاکنون پیرامون منظومه‌های عاشقانه نظامی پژوهش‌های تطبیقی گوناگونی انجام شده است. زرین‌کوب در کتاب *با کاروان حله* به کتاب علی‌اصغر حکمت در باب مقایسه منظومه *لیلی و مجنون* با *رومئو و ژولیت*^{۱۶} شکسپیر اشاره می‌کند. همچنین قصه شبانی «دافنیس و کلوته»^{۱۷} را از جهت سادگی صحنه‌ها و عشق بی‌پیرایه با منظومه *لیلی و مجنون* قابل مقایسه می‌داند. (زرین‌کوب، ۱۳۸۴: ۴۱۸).

مقالات گوناگونی پیرامون مقایسه *لیلی و مجنون* با دیگر منظومه‌های عاشقانه فارسی مثل *ویس و رامین*، *بیژن و منیژه* و حتی *خسرو و شیرین* انجام شده است. همچنین مقایسه تطبیقی *لیلی و مجنون* عربی با فارسی نیز توسط ماری بودی و الویبربراک دوپرییر در ماهنامه *نافه* به ترجمه خانم آسیه غفاریان (پاییز، ۱۳۹۰) به چاپ رسیده است. پیش از این مقاله، پژوهش مستقلی پیرامون وجوه شباهت سیرانو دو برژراک و *لیلی و مجنون* از منظر ادبیات تطبیقی و بیش‌متنیت صورت نگرفته است و در این جستار برای نخستین بار به همسانی‌های دو اثر می‌پردازیم.

۳. چارچوب نظری پژوهش

ژرار ژنت هر نوع رابطه میان یک متن با متن‌های دیگر را با عنوان کلی «ترامنتیت» مطرح می‌کند و آن را به صورت نظام‌مند به پنج دسته تقسیم می‌کند که عبارت است از بینامتنیت، سرمنتیت^{۱۸}، پیرامنتیت^{۱۹}، فرامنتیت^{۲۰} و بیش‌متنیت. در این میان بیش‌متنیت ژنتی، حجم

گسترده‌ای از تحقیقات او را به خود اختصاص داده است. در این بخش کوشیده‌ایم که برای هریک از این اصطلاحات تعریفی ارائه دهیم:

۳-۱. بینامتنیت

بینامتنیت «حضور بالفعل یک متن در متن دیگر است.» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۴۶). در این شیوه که بر مبنای هم‌حضور شکل می‌گیرد، بخشی از متن «یک» در متن «دو» حضور پیدا می‌کند. ژنت بینامتنیت را در سه بخش زیر طبقه‌بندی می‌کند:

۳-۱-۱. بینامتنیت صریح و اعلام شده

صورت سنتی بینامتنیت صریح و اعلام‌شده همان نقل‌قول‌ها است که با گیومه مشخص می‌شود و خواننده به سهولت می‌تواند این حضور را دریابد.

۳-۱-۲. بینامتنیت غیرصریح و پنهان‌شده

در این نوع بینامتنیت کوشش می‌شود تا مرجع بینامتن پنهان بماند. سرقت ادبی- هنری در این بخش قرار می‌گیرد.

۳-۱-۳. بینامتنیت ضمنی

این نوع بینامتنیت حد واسط میان دو مورد پیشین است. «بینامتنیت ضمنی نه همانند بینامتنیت صریح مرجع خود را اعلام می‌کند و نه همانند بینامتنیت غیرصریح سعی در پنهان‌کاری دارد.» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۸۹)؛ به بیان دیگر نشانه‌هایی را به کار می‌برد که با این نشانه‌ها می‌توان به روابط بینامتنی پی برد.

۳-۲. پیرامتنیت

پیرامتنیت عبارت است از «عناصری که در آستانه متن قرار می‌گیرند و دریافت یک متن از سوی خوانندگان را جهت‌دهی و کنترل می‌کنند.» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۵۰). از نظر ژنت فهم پیرامتن-ها با چند پرسش امکانپذیر است؛ مثل ناشر؟ قطع کتاب؟ و ...

۳-۲-۱. فرامتنیت

هر گاه متنی به تفسیر متن اولیه بپردازد، به آن فرامتنیت گفته می‌شود. ژنت در این باره می‌-



نویسد:

«فرامتنیت رابطه‌ای است که اغلب به آن تفسیر می‌گویند و موجب پیوند یک متن با متن دیگر می‌شود.» (Genette, 1982: 11).

۲-۲-۳. سرمتنیت

ژنت «روابط طولی میان یک متن و گونه‌ای را که اثر به آن تعلق دارد سرمتنیت می‌نامد.» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۹۳). این نوع رابطه سرمتنی می‌تواند به بررسی روابط میان آثار مربوط به یک گونه خاص هم کمک شایان توجهی کند.

۳-۲-۳. بیش‌متنیت

این پدیده متضمن مناسبتی است که «متن ب را که آن را بیش‌متن گویند با متن پیشین الف که آن را بیش‌متن گویند متحد کند و شیوه پیوند این دو چنان است که متن ب تفسیر متن الف نباشد.» (Genette, 1987: 5).

به بیان دیگر:

بیش‌متنیت نوشته‌ای با دو وجه است که یک وجه آن شامل مطالب جدیدی می‌شود که نویسنده آن‌ها را براساس تفکرات شخصی خود و بدون اینکه در جای دیگری آن را دیده باشد، می‌نویسد؛ در حالی که وجه دیگر آن بر پایه مطالب از پیش‌نوشته است و از همین‌جا است که اصطکاک و برخورد میان بیش‌متن و پیش‌متن ظاهر می‌شود؛ بنابراین خواننده برای فهم بهتر یک اثر باید خود را میان این دو وجه قرار دهد و به هر دوی آن‌ها توجه کند (Wagner, 2002: 302).

بنابراین بیش‌متن، دوباره خواندن پیش‌متنی پایه‌ای است. انواع کاربردهای بیش‌متنیت نشان می‌دهد که «فضای ادبی، آمیخته با نوشتن و خواندن است.» (همان). تلفیق این دو مورد، یعنی نوشتن مطالب جدید و خواندن پیش‌متن، باعث آفرینش اثر جدید بیش‌متن می‌شود.

کتاب ژنت با عنوان *الواح بازنوشتنی* «نشانه‌گر لایه‌های نوشتارند و استفاده ژنت از این اصطلاح، حاکی از موجودیت ادبیات در «دوم درجه» است؛ یعنی ادبیات به‌عنوان بازنویسی غیراصیل آنچه پیش از این نوشته شده است، شناخته می‌شود.» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۵۵).

«بیش‌متنیت بُعد جهانی ادبیات به شمار می‌رود و هیچ اثر ادبی نیست که اثر دیگر را برنینگیزد.» (Genette, 1982a: 18)، بر همین اساس می‌توان گفت که همه آثار جنبه بیش‌متنیت

دارند، اما در برخی فراگیرتر است؛ به‌عنوان مثال اعترافات روسو^{۲۱} را می‌توان به‌عنوان نسخه جدید اعترافات سنت آگوستین^{۲۲} معرفی کرد. براساس پیش‌متنیت می‌توان در هر اثری، تأثیرات جزئی و پنهانی از اثری دیگر راجست-وجو کرد. ژنت «پیش‌متنیت را از سایر بخش‌های ترامتنیت جدا کرده است و از دیدگاه او پیش-متنیت مجموعه‌ای از چند متن را در برمی‌گیرد؛ در حالی که قسمت‌های دیگر ترامتنیت جنبه‌های گوناگون یک متن را نشان می‌دهد.» (Ibid). از این جهت «پیش‌متنیت» در حوزه ادبیات تطبیقی جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند، زیرا با مجموعه‌ای از فرهنگ و ادبیات ملل مختلف مواجه می‌شود. رابطه پیش‌متن و پیش‌متن به دو دسته کلی تقسیم می‌شود:

۳-۳. همانگونی یا تقلید^{۲۳}

هدف مؤلف در تقلید، حفظ متن اول در وضعیتی جدید است که البته در این تقلید دگرگونی امری بدیهی به‌نظر می‌آید. تقلید به‌طور مستقیم غیرممکن است و به‌طور غیرمستقیم شکل می‌گیرد؛ به‌طوری که همیشه باید جوهره متن اول در متن دوم وجود داشته باشد.

۳-۴. تراکونگی یا جابه‌جایی^{۲۴}

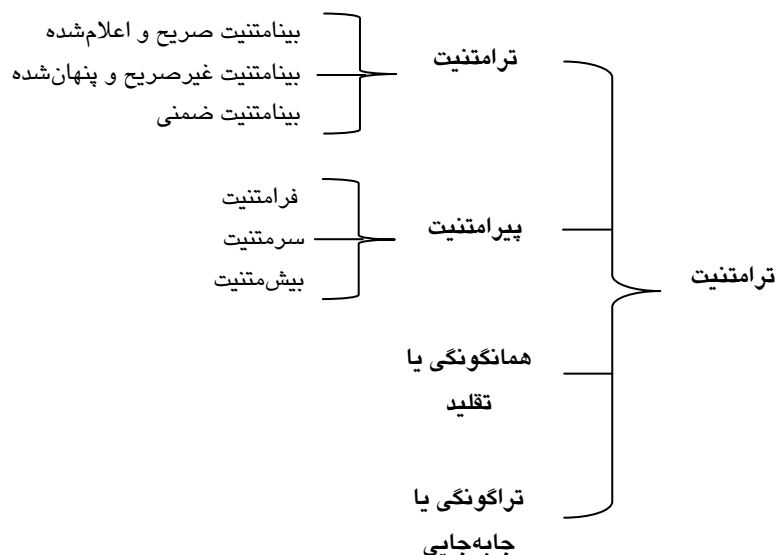
این بخش که ارتباط مستقیم با این جستار دارد، از مهم‌ترین بخش‌های نظریه ترامتنیت ژنت است. بر این اساس «گاهی یک متن می‌تواند با تراکونگی متن دیگر ایجاد شود. در تراکونگی، پیش‌متنیت با تغییر و دگرگونی پیش‌متنیت ایجاد می‌شود.» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۹۶). در این سطح ممکن است دو فرآیند قبضی و بسطی برای پیش‌متن ایجاد شود. در مورد دو اثر مورد بررسی، متن لیلی و مجنون حکم «پیش‌متن» و نمایشنامه سیرانو حکم «پیش‌متن» را دارد. البته حجم منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو تقریباً به یک اندازه است و قبض و بسط در مورد آن‌ها چندان صادق نیست. برای درک بهتر نظریه ژنت تقسیم‌بندی‌ها به صورت نموداری در صفحه بعد ارائه شده است. از منظر دیگر ارتباط بینامتنی آثار ادبی تا حد زیادی بستگی به نگاه خواننده دارد؛ ریفاتر^{۲۵} در یکی از تقسیم‌بندی‌های مهم خود در بینامتنیت به «حتمی و احتمالی» بودن ارتباطات متون می‌پردازد. «بینامتنیت هنگامی که در متن قرار گرفته و غیر قابل حذف یا انکار باشد، بینامتنیت حتمی یا

اجباری محسوب می‌شود، اما بالعکس هنگامی که براساس تجربیات شخصی یک فرد و خواننده ایجاد شود، بینامتنیتی احتمالی و تصادفی تلقی می‌شود.» (همان: ۲۷۷).

در بینامتنیت احتمالی دانش شخصی مخاطب و تجربیات فرهنگی او در پیوند دادن دو اثر دخیل است. این دریافت برای خوانندگان مختلف، دگرگون می‌شود و مهم‌ترین مشخصه آن بیرونی بودن آن از متن و وابسته بودن آن به شرایط خاص خواننده است (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۲۷۹).

در این حالت، متن برای خواننده یادآور برون‌متنی دیگر است و از خواننده‌ای به خواننده دیگر متفاوت است. از نظریه ریفاتر چنان برداشت می‌شود که بینامتنیت قطعی تنها توسط افراد متخصص شناسایی می‌شود، در صورتی که بینامتنیت احتمالی نزد اکثریت مخاطبان حضور جدی دارد.

با توجه به شرح مبسوط نظریه ژنت پیرامون بیش‌متنیت، همسانی‌های داستانی لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو را براساس این نظریه مورد شرح و بررسی قرار می‌دهیم؛ البته این تراگونگی طبق نظریه ریفاتر حالت احتمالی دارد و از تجربیات نگارندگان این جستار بر گرفته شده است.



نمودار ۱

۴. نگاهی اجمالی به منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو دو برژراک

بنابر روایت نظامی، لیلی و مجنون از دوران کودکی هم‌لوح یکدیگر بودند و از همان‌جا عشق پاکی میان آن‌ها شکل می‌گیرد؛ اما جدایی آن دو شدت عشق را افزون می‌کند. خانواده مجنون، لیلی را که در میان زیباییان یگانه است، خواستگاری می‌کنند، اما پدر لیلی اعتقاد دارد «چون قیس کار عشق را به شیدایی و دیوانگی کشانده و اکنون دیوانه ابلهی بیش نیست، این وصلت باعث ننگ و بی‌حرمتی خانواده و قبیله او خواهد گردید» (عشق‌پور، ۱۳۶۱: ۲) و نباید این ازدواج صورت بگیرد. مجنون در فراق یار ترک کوی و منزل می‌کند و با سبایع و ددان همنشین می‌شود. لیلی به خواست پدر با ابن‌سلام ازدواج می‌کند، اما از این وصلت شادکام نیست و در حسرت عشق دوران کودکی به سر می‌برد. در پایان منظومه، ابن‌سلام می‌میرد و لیلی هم در اثر بیماری جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند. اندکی بعد مجنون که تاب مرگ معشوق را ندارد، سر بر آستان او می‌گذارد و زندگی را بدرود می‌گوید.

ادمون روستان^{۲۶} شاعر و نویسنده دراماتیک فرانسه (۱۸۶۸-۱۹۱۸م) است. نمایشنامه‌های او بیشتر از تخیل عاشقانه و مذهب مایه گرفته است.

«اولین نمایشنامه او با عنوان «دستکش قرمز»^{۲۷} تبدیل به یک شاهکار ادبی در زمان خود شد و پس از این اثر کتابی با نام *عاشقانه‌ها* را به رشته تحریر در آورد. یکی از منتقدان، آثار روستان را متأثر از ویکتور هوگو می‌داند.» (Eterstein, 1998: 384).

روستان در سال‌های ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ میلادی شاهکار خود، یعنی نمایشنامه «سیرانو دو برژراک» را به رشته تحریر درآورد. این نمایشنامه بارها در صحنه‌های تئاتر فرانسه به روی صحنه رفته است و یکی از پر اجراترین نمایشنامه‌های فرانسه و جهان شد. «این نمایشنامه از نظر تغزلی و دراماتیک نقصانی ندارد. حال و هوای آن چنان پر احساس است که شخصیت همه قهرمان را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.» (سیدحسینی، ۱۳۸۱، ۲۷۵۴/۴).

روایت نمایشی سیرانو دو برژراک به عشق مکتوم سیرانو نسبت به رکسان^{۲۸} می‌پردازد. سیرانو، عموزاده رکسان، از کودکی علاقه وافری به او دارد، اما زشتی دماغش مانع ابراز علاقه به رکسان می‌شود. رکسان عاشقان زیادی دارد که هر یک می‌کوشند برای رسیدن به او گوی سبقت را از یکدیگر برابند. عاقبت کریستیان^{۲۹} مورد توجه رکسان واقع می‌شود، اما مشکل بزرگ وی نداشتن قدرت سخنوری است و این ایرادی است که برای رکسان قابل اغماض نیست. سیرانو زمانی که متوجه این علاقه می‌شود، تلاش می‌کند به یاری کریستیان حرف‌های

عاشقانه خود را به گوش معشوق برساند، به همین دلیل با کریستیان قرار می‌گذارد تا به جای او برای رکسان نامه بنویسد. به این ترتیب نقصان کریستیان در سخنوری برطرف می‌شود و رکسان تحت تأثیر عاشقانه‌های روح کریستیان که در اصل از آن سیرانو است، با او ازدواج می‌کند. همان شب خبر جنگ فرانسه و اسپانیا به کریستیان می‌رسد و او مجبور می‌شود بلافاصله بعد از ازدواج عازم میدان جنگ شود... چند روز پس از آغاز جنگ، رکسان به دلیل شدت علاقه به نامه‌های همسرش که در اصل از آن سیرانو هستند، برای ملاقات او عازم جنگ می‌شود، اما همان روز کریستیان در اثر جراحت ناشی از حمله دشمن می‌میرد.

پرده پنجم نمایشنامه وقایع پانزده سال بعد از مرگ کریستیان را به تصویر می‌کشد؛ در حالی که رکسان همچنان در فراق کلام و عشق پاک همسرش عزادار است. سیرانو در اثر یک سوء قصد در آستانه مرگ است، اما به عادت هفتگی به عموزاده‌اش که همراه راهبان در خانه‌ای تنها زندگی می‌کند سر می‌زند. رکسان آخرین نامه کریستیان را که در حال مرگ از جیبش درآورده به سیرانو می‌دهد تا بار دیگر برایش بخواند. پس از چندی رکسان متوجه می‌شود که سیرانو در تاریکی مطلق اتاق مشغول خواندن نامه است. وقتی به او نزدیک‌تر می‌شود، می‌فهمد که سیرانو نامه را از حفظ می‌خواند. گره نمایشنامه گشوده می‌شود و رکسان پس از سال‌ها عاشق حقیقی خود را می‌شناسد، اما سیرانو در همان حال جان می‌سپارد.

۵. شباهت‌های داستانی منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانودوبرژراک

۵-۱. شکل‌گیری عشق از دوران کودکی

لیلی و مجنون از دوران کودکی، زمانی که هنوز در مکتب درس می‌خواندند، دلبسته یکدیگر می‌شوند. «کار همدرسی به همدلی می‌کشد و محبت معصومانه‌ای از آن جنس که میان اطفال یک خانواده یا محله معمول است شکل می‌گیرد.» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۸: ۱۰).

در نمایشنامه سیرانودوبرژراک نیز عشق از دوران کودکی در دل سیرانو ایجاد می‌شود و روستان با اشاره کوتاهی در میانه‌های داستان تلویحاً این مسئله را بیان می‌کند. البته صراحت علاقه کودکان سیرانو به اندازه مجنون نیست و نویسنده تنها با اشاره‌ای به بازی‌های کودکانه، مسئله علاقه سیرانو به رکسان را مطرح می‌کند:

«رکسان: یادتان هست نی‌هایی را که می‌بریدی تا با آن‌ها شمشیر درست کنی؟»

– سیرانو: در حالی که شما پوشال ذرت را به هم می‌بافتید تا موی عروسکتان باشد.

– رکسان: آه آن روزهای بازی...

– سیرانو: رکسان را با آن پیراهن کوچکش مادر^{۳۰} می‌نامیدند.» (روستان، ۱۳۸۵: ۱۰۷).

۲-۵. همسانی شخصیت‌های دو اثر

مجنون و سیرانو: نظامی پیش از پرداختن به اصل داستان لیلی و مجنون، از پادشاه عربی سخن می‌گوید که با وجود داشتن ثروت فراوان صاحب فرزند نمی‌شود. این ابیات نشان می‌دهد که مجنون در یک خانواده با اصل و نسب به دنیا آمده که جایگاه والایی در میان قبایل بدوی عرب داشته است.

سیرانو هم چنین ویژگی‌هایی دارد؛ از یک خانواده اصل و نسب‌دار است، در گارد سلطنتی خدمت می‌کند و در جریان مبارزات، دلاوری‌هایی از خود نشان داده است.

«– مارکی اول: این سیرانو کی هست؟

– کیژی: او یک شمشیرباز کارکشته است، استاد بلامنازع شمشیربازی.

– مارکی دوم: اصل و نسب درست و حسابی دارد؟

– کیژی: او از رزم‌آوران گارد سلطنتی است.» (همان: ۵۴).

با اینکه سیرانو و مجنون بازیگران صحنه اصلی عشق‌ورزی هستند، هر دو در وصال ناکام می‌مانند، چنانکه مجنون سر بر آستان مزار دوست می‌گذارد و جان به جان‌آفرین تسلیم می‌کند و سیرانو درحالی که مشغول خواندن آخرین نامه کریستیان است (نامه‌ای که به دست خودش به رشته تحریر درآمده)، از شدت جراحت زخم کهنه نزد رکسان می‌میرد. در این مقام رکسان پس از سال‌ها پی به راز سیرانو می‌برد. سیرانو در حال احتضار به رکسان می‌گوید:

تو بر هستی‌ام، بارش رحمت بودی! که هیچ گاه عشق زنی بر من قرار نگرفت! حتی مادرم مرا محبوب نمی‌یافت، خواهری نداشتم و هراس خفت از معشوق به جانم تنیده بود. اما به لطف دوستی تو، افسون زنانه به جانم آویخت (همان: ۲۴۷)

وجه دیگری که می‌توان برای عشق‌ورزی سیرانو و مجنون در نظر گرفت، علاقه پاک و بی‌آلایش آن‌ها نسبت به معاشیق خود است که به «حب عذری» از آن تعبیر می‌شود و در عنوانی جداگانه به آن خواهیم پرداخت.

از دیگر شباهت‌های این دو شخصیت می‌توان به عاشقانه‌های طبع این عشاق اشاره کرد. مجنون که درد جنون، بند بند وجودش را فراگرفته است، ظرف واژگان را پیمان‌های می‌کند

برای نجوا با لیلی. در قسمت‌های مختلف این منظومه، فصاحت کلام مجنون در برخورد با عشق رخ می‌نماید؛ مثلاً در پاسخ نامه لیلی به صورت مکرر در چند بیت به شیوه‌های مختلف معشوق را خطاب می‌کند:

ای کعبه من جمال رویت	محراب من آستان کویت
ای مرصد صد هزار سینه	درد من و می در آبگینه
ای تاج ولی نه بر سر من	تاراج تو لیک در بر من...
ای باغ ارم به بی کلیدی	فردوس فلک به ناپیدی
بنواز مرا مزن که خاکم	افروخته کن که گردن‌اکم

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۶۸)

عاشقانه‌سرایی مجنون در نامه‌ها خلاصه نمی‌شود و گاه جامه غزل بر اندام می‌کند و رخ می‌نماید.

این واگویه‌های عاشقانه حتی در نامه‌های عاشقانه سیرانو که به واسطه کریستیان به دست رکسان می‌رسید نیز مشخص است؛ تا جایی که تمام وجود رکسان، دل‌باخته نامه‌ها و نگارش واژه‌ها می‌شود و روزی که خود کریستیان به سادگی و با الفاظی مانند «دوستت دارم» به او ابراز علاقه می‌کند، ناراحت می‌شود. گویی وجود رکسان نیز در عطش فصاحت واژگان عاشقانه سیرانو (البته پیش از اطلاع از هویت واقعی نویسنده) بی‌قرار است. گاهی شمیم این عشق پاک از لابه‌لای گفت‌وگوی سیرانو و رکسان هم استشمام می‌شود:

- سیرانو: هر کلامی! هر کلامی! هر کلامی! هر چه را آید آشفته و خوشه خوشه بیرون می‌ریزم. دوستت دارم! دیوانه‌ام! عشق نفسم را گرفته است. قلبم که ناقوس عزا بود، چون به تو می‌اندیشم و به خود می‌لرزم، می‌لرزد و نام تو را طنین‌انداز می‌کند! به تو می‌اندیشم! به سراپایت! سال پیش، ششم می که به کوچه پا گذاشتی، بافه موهای چین تازه‌ای داشت! چنان به روشنی موهایت خورده‌ام که -شبیبه آن زمان که به قرص خورشید خیره می‌شوی و تا مدت‌ها هاله سرخی گرداگرد همه چیز می‌بینی- زمانی که از تو جدا می‌شوم، دیدگان نور دیده‌ام، هاله زرین تو را دور همه چیز می‌تند (همان: ۱۵۵).

در آخرین نامه سیرانو که به‌عنوان نامه وداع کریستیان برای رکسان نوشته شده، این احساسات به اوج خود می‌رسد.

اگر برای عشق مجازی براساس کلام عزیزالدین نسفی سه مرتبه قائل شویم، به‌طوری که در مرحله اول «عاشق همه روز در یاد معشوق بود و مجاور کوی معشوق باشد و خانه

معشوق را قبله خود سازد... باشد که جمال معشوق را از دور ببیند.» (نسفی، ۱۳۸۸: ۱۶۱)، در مرحله دوم «چنان شود که تحمل دیدار معشوق نتواند کرد. چون معشوق را ببیند لرزه بر اعضای وی افتد و سخن نتواند گفت.» (همان) و در مرحله آخر «چنان شود که جمال معشوق دل عاشق را از غیر خود خالی یابد. همگی دل عاشق را فرو گیرد و چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند، آن گاه عاشق، بیش خود را نبیند و همه معشوق را ببیند.» (همان: ۱۶۲)، می‌توان نتیجه گرفت که سیرانو و مجنون به غایت عشق مجازی رسیده‌اند و این اوج گرفتن کلام در قسمت‌های مختلف هر دو داستان محصول همین مرحله غایی حب عذری است.

ابن‌سلام و کریستیان: در مثلث عشقی لیلی و مجنون، ضلع سوم، شخصی به نام ابن‌سلام است. به توصیف نظامی، ابن‌سلام از قبایل با اصل و نسب عرب (بنی‌اسد) است که شیفته لیلی می‌شود و با هدایای گرانبها به خواستگاری او می‌رود:

در ره ز بنی‌اسد جوانی	دیدش چو شکفته گلستانی
شخصی هنری به سنگ و سایه	در چشم عرب بلند پایه...
گوش همه خالق بر سلامش	بخت، ابن‌سلام کرده نامش
هم سیم خدا و هم قوی پشت	خالقی سوی او کشیده انگشت

(نظامی، ۱۳۸۵: ۸۹-۹۰)

سرانجام ابن‌سلام با لیلی ازدواج می‌کند؛ ازدواج بی‌سرانجامی که او تنها با نگرستن به معشوق تمتع می‌جوید و فراتر از آن نمی‌رود. عاقبت ابن‌سلام در اثر ابتلا به بیماری می‌میرد، بی‌آنکه از شراب وصال لیلی سیراب شود.

کریستیان هم مانند ابن‌سلام از خانواده‌ای متمول برخاسته است و ظاهری پیراسته دارد و از افراد گارد سلطنتی به شمار می‌رود. رکسان در وصف زیبایی کریستیا نمی‌گوید: «طره روشن موهایش به قهرمانان اورفه^{۳۱} می‌ماند...» (روستان، ۱۳۸۵: ۱۰۲). «تا بوده است سیمای خوش و مژگان سیاه، گواه واژگان نغز و هوش‌ریا بوده‌اند.» (همان: ۱۰۴).

البته کریستیان عیب بزرگی دارد که در مقابل صورت زیبایش باز هم برای رکسان مهم است و آن نداشتن زبان شاعرانه در ابراز عشق است. در گفت‌وگویی میان رکسان و کریستیان این نکته به خوبی مشهود است، تا جایی که عاشق، ستایشی جز «دوستت دارم» به کار نمی‌برد و همین مسئله رکسان را که شیفته سخنوری است، دلگیر می‌کند.

زمانی که رکسان به جنازه همسرش می‌رسد، گونه‌اش از سردی گونه‌های پیکر بیجان، سرد می‌شود و بی‌تاب، آخرین نامه او را از جیبش برمی‌دارد تا آن را به‌عنوان یادگار نزد خود نگه دارد. کریستیان نیز مانند ابن‌سلام بدون آنکه از همسر یک شبه خود کام بگیرد، عازم جنگ می‌شود و می‌میرد.

لیلی و رکسان: در این دو روایت هم، طبق سنت‌ها و عادت‌هایی که از قدیم‌الایام برای وصف معشوق استفاده می‌کردند، لیلی و رکسان در زیبایی بی‌همتایند و از این حیث نمی‌توان برای آن‌ها تمایزی قائل شد. هرگاه نظامی شیفتگی مجنون را نسبت به لیلی به اوج می‌رساند، در تار و پود کلام هم جانی تازه می‌دمد:

سـر آیت دفتـر نکـویی	شاهنشـه ملک خـوبرویی
فهرست جمال هفت پرگار	از هفت خلیفه جامگی خوار
لیلی که به خوبی آیتی بود	وانگشت کش ولایتی بود
سیراب گلش پیاله در دست	از غنچه نوبری برون جست

(نظامی، ۱۳۸۵: ۸۱-۸۲)

از سوی دیگر روستان هم در وصف زیبایی رکسان اشارات زیادی دارد. سیرانو با زبانی آکنده از واژه‌های عاشقانه، مقام معشوق را تا حد خدایان اساطیری بالا می‌برد:

افسونگر مرگباری که خودش خبر ندارد! افسونش چون عطر مدهوشگر گل سرخی است که به گلبرگ‌هایش کوپید^{۳۲} خانه کرده است. لبش را صد خنده است. نمکین‌تر از یکدیگر، صد زبان است. هریک شکرریزتر از دیگری است. او ملاحظت و زیبایی را به هر چیز کوچکی عطا می‌کند. آن زمان که او در کجاوه‌اش پا می‌گذارد ونوس^{۳۳} صدف نشین می‌شود و آن‌گاه که بر سنگ‌فرش‌های پاریس پا می‌گذارد، دیانا^{۳۴} است که به باغ بهاری سبک قدم می‌ساید (روستان، ۱۳۸۵: ۷۷-۷۸)

لیلی و رکسان در جوامع کاملاً متفاوتی زندگی می‌کنند. جامعه لیلی یک جامعه پدرسالار است و پدر هر آنچه تصمیم بگیرد، دختر باید سر طوع و رغبت بر آن بگذارد؛ جامعه‌ای که «هرگونه عدول از سنت‌ها را رد می‌کند و طی قرن‌ها به آداب و رسوم کهنه اجدادی وفادار می‌ماند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۳۱). لیلی پرورده جامعه بدوی عرب است که «دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه‌اش سقوط حتمی است در درکات وحشت‌انگیز فحشا.» (سعیدی سیرجانی، ۱۳۶۸: ۱۱). در این شرایط، لیلی ناگزیر تن به ازدواج

با ابن‌سلام می‌دهد، بدون آنکه عشق دوران کودکی‌اش برای خانواده و به‌خصوص پدرش ارزشی داشته‌باشد؛ چنانکه پدر لیلی در خواستگاری مجنون، دست رد به سینه خانواده‌اش می‌زند.

اما شرایط زندگی رکسان، آن‌گونه که روستان توصیف می‌کند، یک زندگی مستقل و کاملاً مدرن و اروپایی است. رکسان به راحتی با پسرعموی خود سیرانو در ارتباط است و با او گفت‌وگو می‌کند و حتی از ابراز عشق به کریستیان نزد او ابایی ندارد. اگرچه نویسنده به هیچ عنوان از روابط غیراخلاقی در نمایشنامه سخن به میان نیاورده، لکن خواننده در متن به آزادی نسبی رکسان پی می‌برد. حتی پس از مرگ همسر، در پرده‌های پایانی می‌بینیم که رکسان در دیری همراه با راهبان زندگی می‌کند و حتی به فعالیت‌های هنری می‌پردازد. این آزادی، محصول نگاه واقع‌گرایانه روستان به جامعه اروپا در قرن نوزدهم است.

تفاوت مهم دیگر در شخصیت‌پردازی این معاشیق آن است که در پایان منظومه، لیلی نقاب در خاک می‌کشد، اما رکسان زنده می‌ماند و نویسنده، نمایشنامه را با مرگ سیرانو پایان می‌دهد.

۳-۵. عشق عذری؛ درونمایه اصلی هر دو اثر

عشق عذری از جنس عشق‌های آسمانی و لاهوتی نیست، دایره‌وار به دور خود می‌چرخد و زمینی و خاکی است، با این وجود از شائبه غرض‌ورزی و شهوت مبرا است؛ «اما اگر در همین مرتبه خاکی بماند، که در روایت‌های قدیمی یا بدوی داستان اغلب می‌ماند، نمودار کمال‌جویی مطلق در عشق زمینی است که به تمنای محال می‌ماند و عادتاً حاصلی جز استیلايی ظلمت و تن دادن به جذبۀ مرگ ندارد.» (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۰۱).

«پس عشق عذری یعنی عشق عقیف و مکتوم تا دم مرگ ... یعنی جان‌نثاری عاشق و عشق پاک و بی‌آلایش او که در آن هیچ نشانی از هوسناکی و طمع نیست.» (ستودیان و ناصح، ۱۳۸۳: ۱۰۳). مشخصه‌های اصلی این نوع عشق را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

«الف. عشق ورزیدن عاشق به معشوق؛ ب. عفت پیشه کردن عاشق؛ ج. کتمان راز عشق توسط عاشق؛ د. مردن به خاطر عشق» (همان: ۱۰۵).

برخلاف آنچه در تعریف عشق عذری مطرح شده، عشق مجنون او را رسوای عالم کرده است؛ همه چیز و همه کس از دلدادگی او مطلعند و می‌کوشند او را از جنون این عشق رها کنند. در این مسیر، پدر، مادر و دوستان مجنون بارها به او اندرز می‌دهند، اما دریغ که عشق، فروپوشنده

عقل است و مصلحت‌اندیشی‌های آن با عشق منافات دارد. مجنون از چشمان آهو، تصویر چشمان معشوق را به یاد می‌آورد و از گوزن در بند خیال، جفت خویش را از مخیله می‌گذراند و با یادآوری خاطرات تلخ فراق به نجوا با کلاغ می‌پردازد. لیلی و مجنون با پاکدامنی «تسلیم هوس و خواهش نفس نمی‌شوند و هر بار که ممکن است تمنای تن، ایشان را از راه سلامت به در برد به هم پشت می‌کنند، با عشق خود می‌سوزند و می‌سازند.» (ستاری، ۱۳۸۵: ۱۲۳)؛ عشقی چنان استوار که با طمع پیوندی ندارد و به خیال سلامت معشوق قناعت می‌کند.

اما سیرانو با اینکه از دوران کودکی در تب و تاب عشق رکسان می‌سوزد، به خود اجازه ابراز علاقه نمی‌دهد و تا پیش از مرگش تنها یکی از دوستانش به نام لوبره^{۳۵} از این مسئله مطلع است، ولی برخلاف یاران مجنون مثل نوفل، اقدامی برای وصال عاشق و معشوق انجام نمی‌دهد. مجنون در آتش عشق لیلی بی‌قراری‌ها می‌کند، اما سیرانو در کتمان عشق بردبار است و تنها تجلی این سوختگی درونی را در نامه‌هایی که توسط کریستیان به رکسان نوشته می‌شد، می‌توان دید. عریانی عشق پاک سیرانو به رکسان تنها در لحظات پایانی عمرش نمود پیدا می‌کند. او با اینکه پس از مرگ کریستیان می‌توانست به رکسان ابراز عشق کند، با وفاداری به دوستش راز خود را در قلبش محفوظ می‌دارد. حتی در مناسبات و گفت‌وگوهایی که میان سیرانو و رکسان در می‌گیرد هرگز نشانی از علاقه او به جسم معشوق دیده نمی‌شود و تنها نظر در زیبایی خیره‌کننده رکسان، روح او را نوازش می‌دهد.

از مقایسه عشق مجنون و سیرانو می‌توان نتیجه گرفت که «حب عذری» محدود به قوم و مرز جغرافیایی خاصی نیست. این نوع عشق از ازدواج رویگردان است و با وصال و کنار میانه‌ای ندارد و عشاق در این راه جان می‌بازند. گویی برای این عشق چاره‌ای جز مرگ نمی‌بینند. به هر روی شباهت جنس این عشق در میان شخصیت‌های دو اثر که هر یک نمود خاصی از «حب عذری» را به نمایش می‌گذارد، قابل تأمل است.

۴-۵. لقب دادن به مجنون و سیرانو

مجنون از ابتدای روایت منظومه به این نام خوانده نمی‌شود، بلکه جوشش عشق سبب می‌شود که یارانش که به درد عشق مبتلا نشده‌اند، وی را با چنین لقبی خطاب کنند. تا قبل از اینکه عشق شدت پیدا کند نظامی، مجنون را با عنوان «قیس» می‌خواند؛ عمر فروخ نیز بر همین باور است و اعتقاد دارد که مجنون دیوانه نبوده، بلکه هیام (جنون حاصل از عشق) او را به این مرتبه کشانده است. تا جایی که با لقب «مجنون» شهره آفاق شده است.^{۳۶}

و آنان که نیوفتاده بودند مجنون لقبش نهاده بودند
 او نیز به وجه بی‌نواایی می‌داد بر این سخن گواایی

(نظامی، ۱۳۸۵: ۵۶)

سیرانو که خود به عیب ظاهری‌اش، یعنی دماغ بزرگ آگاه است، برای ابراز عشق به رکسان اقدام نمی‌کند.

بینی بزرگ سیرانو اصلی‌ترین عامل بازدارنده در اظهار عشق است. از سوی دیگر شهسوار عاشق این نمایشنامه توسط دوستانش همه جا با عنوان «پادشاه دلکها»^{۳۷} تمسخر می‌شود و در چند بخش نیز بینی با عناوینی چون «خرطوم فیل»، «کدو حلواایی»، «صخره»، «صدف» و ... وصف شده است.

بینی سیرانو و جنون مجنون به‌عنوان عواملی بازدارنده که در ابراز احساسات و عشق این دو تن نقش دارد، عشاق پاک را تحت شعاع قرار می‌دهد؛ تا جایی که نام‌های حقیقی آن‌ها به فراموشی سپرده می‌شود و در طول روایت با همان القاب عارضی مورد خطاب قرار می‌گیرند.

۵-۵. نقطه اوج یکسان^{۳۸}

نقطه اوج یکی از عناصر اصلی داستان است که عامل اصلی جاذبه و کشش برای مخاطب است. «نقطه اوج نتیجه منطقی حوادث پیشین است که همچون آبی در زیر زمین جریان داشته و از نظر پنهان مانده است.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۷۷). در این سطح ممکن است هر اثر چند نقطه اوج داشته باشد.

در دو اثر مورد بررسی، این فرازها کاملاً با یکدیگر انطباق دارد. اولین نقطه اوج منظومه نظامی با ازدواج لیلی و ابن‌سلام و در اثر روستان با ازدواج رکسان و کریستیان شکل می‌گیرد. نقطه اوج دوم، مرگ ابن‌سلام و کریستیان است. خواننده انتظار دارد سرانجام عشق لیلی و رکسان به وصال منتهی شود، اما داستان ادامه پیدا می‌کند و با مرگ عشاق منظومه نظامی و سیرانو در نمایشنامه، گره‌ها گشوده می‌شود و داستان به انتها می‌رسد.

۵-۶. ساختار ادبی همسان

نظامی، دُرر سخن خویش را در ظرف شعر غنایی به خواننده عرضه کرده است. شعر غنایی به‌عنوان یکی از بهترین انواع شعری در ادبیات فارسی، به شاعر مجال می‌دهد با جولان احساسات و عواطف، خواننده را مسحور هنرنمایی خویش کند. از این جهت شعر غنایی

کیفیتی استثنایی دارد و همواره به ژرفای روح بشر نفوذ می‌کند. در تقسیم‌بندی‌های ادبیات غرب «شعر غنایی را زیباترین و شکوهمندترین دستاورد و گل سرسبد جنبش رمانتیک» دانسته‌اند (فورست، ۱۳۸۷: ۷۹). یکی از نتایج مهم جنبش رمانتیک در غرب ایجاد «نوعی کشمکش بنیادین میان امر واقع و امر متعالی فراتر از مکان و زمان» است (همان: ۸۱) که در بسیاری از آثار ادیبان مکتب منعکس شده است. با توجه به این توضیحات می‌توان منظومه **لیلی و مجنون** را ذیل آثار رمانتیک جای داد.

اما در یک تقسیم‌بندی دقیق‌تر و با نگاهی مسامحت‌آمیز می‌توان نمایشنامه روستان و منظومه لیلی و مجنون را در ژانر^{۳۹} ادبی، «درام رمانتیک»^{۴۰} قرار داد. طبق تعریف ویکتور هوگو: «درام به‌تنهایی یک نوع اغلب تراژیک در تئاتر و یک شعر کامل و تمام‌عیار است.» (Hugo, 1949: 33). هنگامی که با مایه‌های رمانتیک درمی‌آمیزد راه را برای ابراز احساسات و ناگفته‌های روح شاعر یا نویسنده می‌گشاید. «آمیخته‌شدن دو قالب ادبی درام و رمانتیک به نویسنده اجازه می‌دهد تا قهرمانانش را به‌صورت شاعرانه‌تری به تصویر بکشد و زیبایی بیشتری در اثر ایجاد کند.» (Ubersfeld, 1993:44 - 45)^{۴۱}.

در منظومه **لیلی و مجنون** جنبه‌های رمانتیک به‌خوبی مشهود است، اما در پاره‌ای از ابیات هم می‌توان ردپای هنر نمایش و درام را دریافت کرد. گویی نظامی با وقوف به اثرگذاری تصویر در ذهن، راه را برای درک بهتر حب عذری هموار کرده است؛ مثلاً در وصف «نیایش مجنون» با خداوند، شاعر با درآمیختن انواع تکنیک‌های ادبی، تصویری مناسب از راز و نیاز عاشق خسته‌دل در شب خلق می‌کند که جنبه دراماتیک دارد:

رخشنده شبی چو روز روشن	رو تازه فلک چو سبزه گلشن
از مرسله‌های زر حمایل	زریں شده چرخ را شمایل
سیاره به دستبند خوبی	بر نطم افق به پایکوبی
بر دیو شهاب حربه رانده	لا حول ولا زور خوانده
از نافه شب هوا معنبر	وز گوهر مه زمین منور
ز آن گوهر و نافه چرخ شش طاق	پر زیور و عطر کرده آفاق

(نظامی، ۱۳۸۵: ۱۵۱)

در پایان این بخش ذکر وجه شباهت دیگری میان این دو اثر لازم به‌نظر می‌رسد؛ هرچند ارتباطی به روابط بینامتنی ندارد.

آنچه مستندات و منابع نشان می‌دهد حاکی از واقعیت داشتن دو داستان است. در مورد وجود شخصیت مجنون اختلاف نظر وجود دارد. زرین‌کوب در کتاب *پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد* معتقد است که لیلی و مجنون درحقیقت نماینده حب عذری در میان زن و مرد هستند و ظاهراً در عالم خارج واقعیت نداشتند.

«قصه‌پردازان به‌خاطر آنکه قصه‌شان از عنصر حقیقت‌نمایی خالی نماند به رسم دیرینه عرب، نسب‌نامه‌هایی که مجرد وجود آن‌ها نشانه مشکوک بودن آن‌ها است، برای نقل جعل کرده‌اند تا هرگونه تردید در واقعی بودن آن را رفع نمایند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۱۵).

در تاریخ ادبیات عرب نیز مورخان پیرامون حقیقت وجودی لیلی و مجنون اتفاق نظر ندارند؛ مثلاً «ریاشی گوید از اصمعی شنیدم: دو نفرند که فقط نامشان باقی است (و حقیقت تاریخی ندارند) مجنون بنی‌عمر و ابن‌القریة. قصه‌های ایشان را افسانه‌باغان ساخته‌اند.» (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۱).

در عین حال اخبار زیادی مبنی بر وجود مجنون در دست است که اغلب راویان آن در میان اعراب به صداقت منتسب هستند. برخی از نسب‌شناسان اصل نام مجنون را «قیس بن الملوح بن مزاحم بن عدس بن ربیعة بن جعد بن کعب ربیعة بن عامر بن صعصعة» ذکر کرده‌اند و معتقدند که این شخصیت واقعیت خارجی داشته است و سال مرگ او را حدود ۷۰ هجری ذکر کرده‌اند. (بروکلمان، بی‌تا: ۱۹۴) ابو‌عمر شیبانی نقل می‌کند که مردی از اهل یمن برای من نقل می‌کرد که مجنون را دیده است و با او سخن گفته است و نامش را پرسیده است (قیس بن ملوح، ۱۹۹۲: ۲۲۳). نقل قول دیگری از هشام‌بن محمد کلبی در دست است که می‌گوید «مجنون همان قیس بن ملوح است که پدرش قبل از دیوانه‌شدنش مرده است و وی بر سر قبر پدر شتری قربانی کرده و ابیاتی سروده است.» (همان: ۲۲۳ - ۲۲۴)

ساوینین دوسیرانو دو برژراک^{۴۲}، نویسنده قرن ۱۷ میلادی فرانسه است. او در ارتش به‌عنوان تفنگدار خدمت می‌کرد. «لقب پادشاه شجاعت را به‌خاطر رشادت‌هایش در میدان جنگ به خود اختصاص داد و همین دلوری‌ها او را به‌عنوان یک شخصیت افسانه‌ای مطرح کرد.» (Décate & Armand, 1988: 93); به‌طوری که ادمون روستان در اواخر قرن ۱۹ میلادی این شخصیت را به‌عنوان قهرمان شاهکارش برگزید. وجوه شباهت این دو شخصیت بیش از تفاوت‌های آن‌ها است. ساوینین دو برژراک به غیر از رشادت و دلوری، در نویسندگی هم دستی داشته است که کاملاً با شخصیت نمایشنامه روستان و نامه‌های دلویز عاشقانه‌اش همخوانی دارد؛ از سوی دیگر شجاعت، بینی بزرگ و ناکامی در عشق را نیز باید به موارد مذکور افزود.

همچنین ساوینین در اثر یک سوءقصد و جراحت از دنیا می‌رود. طبق اشاره مختصر روستان مرگ سیرانوی نمایشنامه هم در اثر یک زخم عمیق کهنه رخ می‌دهد؛ بنابراین می‌توان ریشه‌های اصلی این نمایشنامه را در حقیقت وجودی ساوینین جست‌وجو کرد.

۶. نتیجه‌گیری

از بررسی رابطه بیش‌متنی ژنتی منظومه لیلی و مجنون و نمایشنامه سیرانو دو برژراک براساس بینامتنیت احتمالی، همسانی‌های داستانی زیر به دست آمد:

الف. تناظر شخصیت‌ها، به طوری که لیلی در مقابل رکسان، مجنون در مقابل سیرانو و ابن‌سلام در مقابل کریستیان قرار می‌گیرد؛

ب. شکل گرفتن ریشه‌های عشق از دوران کودکی در هر دو اثر؛

ج. درونمایه همسان با محوریت حب عذری؛

د. لقب دادن به عشاق داستان، قیس بن ملوح (مجنون) و سیرانو (پادشاه دلکها)؛

ه. دو نقطه اوج همسان که با ازدواج لیلی و رکسان و مرگ ابن‌سلام و کریستیان شکل می‌گیرد؛

و. ساختار ادبی مشابه؛ درام رمانتیک.

جدول ۱

بیش متن (سیرانو دو برژراک)	بیش متن (لیلی و مجنون)		همسانی‌های کلی دو اثر
سیرانو	مجنون	عاشق (مرد)	شخصیت‌پردازی
رکسان	لیلی	معشوق (زن)	
کریستیان	ابن‌سلام	رقیب	
رابطه خویشاوندی سیرانو و رکسان	هم‌مکتبی بودن عشاق در طفولیت		شکل‌گیری علاقه از دوران کودکی
حب عذری (پنهان)	حب عذری (آشکار)		درونمایه
سیرانو (پادشاه دلکها)	قیس بن ملوح (مجنون)		لقب دادن به عاشقان
ازدواج رکسان و کریستیان و مرگ کریستیان	ازدواج لیلی با ابن‌سلام و مرگ ابن‌سلام		نقطه اوج
درام رمانتیک	درام رمانتیک		ساختار ادبی

۷. پی‌نوشت‌ها

1. hypertexte
2. hypotexte
3. Poulin
4. intertextualité
5. Julia Kristeva
6. Mikhail Bakhtin
7. Ferdinand de Saussure
8. Roland Barthes
9. Gérard Genette
10. palimpsestes
11. seuils
12. introduction à l'architextualité
13. transtextualité
14. Cyrano de Bergerac
15. hypertextualité
16. Romeo and Juliet
17. Daphnis and Chloe
18. architextualité
19. paratextualité
20. métatextualité
21. Rousseau
22. Saint Augustin
23. imitation
24. transformation
25. Riffaterre
26. Edmond Rostand
27. legant rouge
28. Roxane
29. Christian
30. Madeleine

۳۱. : اورفه (Orphée) : قهرمان افسانه‌ای - اسطوره‌ای یونانی که فرزند خدای شعر و ادب (موز/Muse) به شمار می‌رود.

۳۲. : کوپید (Cupid): نام الهه عشق، فرزند ونوس است که برای به اجرا رساندن فرمان مادرش نزد پسیشه (Psyché)، دختر زیباروی شاه می‌رود، اما به عشق دختر مبتلا می‌شود و با پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های بسیار عاقبت این دو به یکدیگر می‌رسند. (روستان، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۸).



۳۳. ونوس (Venus): الهه عشق و زیبایی بود که همه را فریب می داد؛ هم خدایان و هم آدمیان را. او دوستدار خندیدن بود و زیبا هم می‌خندید و کسانی را که مغلوب حیل‌های او شده بودند به مضحکه می‌گرفت ... او الهه‌ای بود که حتی عقل دانایان را هم می‌دزدید و هوش از سرشان می‌ربود (همان: ۱۹).

34. Diana

35. Le Bret

۳۶. «إن مجنون لیلی لم یکن مجنوناً، ولكن کانت به لوثة؛ و أنه خولط فی عقله لما اشدت هیامه بلیلی.» (فروخ، ۱۹۹۲: ۴۳۷/۱)

۳۷. در ترجمه نمایشنامه این لقب به درستی معنا نشده است (Le roi des pitres).

38. climax

39. genre

40. drame romantique

۴۱. در اصطلاح خاص، درام رمانتیک، نمایشنامه‌ای است که در پنج صحنه اجرا می‌شود و هر قسمت آهنگین است و در دل تاریخ اتفاق می‌افتد. از دیگر ویژگی‌های این نوع نمایشنامه می‌توان به عاشقانه بودن، شور و حرارت و توالی صحنه‌ها و تصاویر اشاره کرد.

42. Savinien deCyrano de Bergerac

۸. منابع

- احمدی، بابک. (۱۳۷۰). *ساختار و تأویل متن (نشانه‌شناسی و ساختارگرایی)*. تهران: مرکز.
- اصفهانی، ابوالفرج. (۱۳۶۸). *الاعانی*. ترجمه، تلخیص و شرح از محمدحسین مشایخ فریدنی. ج ۱. تهران: علمی فرهنگی.
- آلن، گراهام. (۱۳۸۰). *بینامتنیت*. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز.
- بروکلیمان، کارل. (بی‌تا). *تاریخ الادب العربی*. ترجمه به عربی از دکتر عبدالحلیم نجار. الجزء الاول. مصر: دارالمعارف.
- روستان، ادمون. (۱۳۸۵). *سیرانو دو برژراک (نمایشنامه‌ای در پنج پرده)*. ترجمه فرزام پروا. تهران: قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). *پیر گنجه در جست‌وجوی ناکجاآباد*. تهران: سخن.

- _____ (۱۳۸۴). *باکاروان حله (مجموعه نقد ادبی)*. چ ۴. تهران: علمی.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۵). *حالات عشق مجنون*. چ ۲. تهران: توس.
- ستودیان، مهدی و مهدی ناصح. (۱۳۸۳). «عشق عذری و شعر عذری با نگاهی به لیلی و مجنون نظامی». *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد*. ش ۱۴۴، صص ۹۹-۱۱۶.
- سعیدی سیرجانی، علی‌اکبر. (۱۳۶۸). *سیمای دوزن*. چ ۳. تهران: نشر نو.
- دو سوسور، فردینان. (۱۳۸۹). *دوره زبان‌شناسی عمومی*. ترجمه کوروش صفوی. چ ۳. تهران: هرمس.
- سیدحسینی، رضا (سرپرستی). (۱۳۸۱). *فرهنگ آثار (معرفی آثار مکتوب ملل جهان از آغاز تا امروز)*. چ ۴. تهران: سروش.
- عشق‌پور، مجتبی. (۱۳۶۱). *تحقیق در مثنوی لیلی و مجنون نظامی*. تهران: دهخدا.
- غلامحسین‌زاده، غریب و نگار غلام‌پور. (۱۳۸۷). *میخائیل باختین: زندگی، اندیشه و مفاهیم بنیادین*. تهران: روزگار.
- فروخ، عمر. (۱۹۹۲). *تاریخ الادب العربی (الجزء الاول)*. الطبعة السادسة. بیروت: دارالملايين.
- فروست، لیلیان. (۱۳۸۷). *رمانتیسیم*. ترجمه مسعود جعفری. تهران: مرکز.
- قیس بن ملوح. (۱۹۹۲). *دیوان مجنون لیلی*. شرح یوسف وفات. بیروت: دارالکتاب العربی.
- مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۸۸). *دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چ ۳. تهران: آگه.
- میرصادقی، جمال. (۱۳۸۰). *عناصر داستان*. چ ۴. تهران: سخن.
- نامورمطلق، بهمن. (۱۳۸۶). «ترامنتیت مطالعه روابط یک متن با دیگر متن‌ها». *پژوهش‌نامه علوم انسانی*. ش ۶، صص ۸۳-۹۸.
- _____ (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت*. تهران: سخن.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۸۸). *الانسان الكامل*. تصحیح ماریژان موله. چ ۸. تهران: طهوری.
- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۸۵). *لیلی و مجنون*. تصحیح حسن وحید دستگردی. تهران:

زوار.

- نفیسی، سعید. (۱۳۱۴). «نظامی در اروپا». مجله مهر. س ۳، ش ۴، صص ۳۲۵-۳۲۹.
- Barthes, Roland. (1981). *Theory of text*. London: Rotledge.
- Décate, Georges & Anne Armand. (1988). *Itinéraire littéraire(XVII^{ème} Siècle)*. Paris: Hatier.
- Eterstein, Claude. (1998). *La littérature française*. Paris: Hatier.
- Genette, Gérard. (1982). *Figures of literary discourse*. Alan Sheridan (trans.). New York: Columbia university Press.
- —————. (1982a). *Palimpsestes: La littérature au second degré*. Paris: Seuil.
- —————. (1987). *Seuils*. Paris: Seuil.
- Hugo, Victor. (1949). *Préface de Cromwell*. Paris: Larousse.
- Poulin, Jacques. (1988). *Volkswagen Blues*. Montréal: Leméac.
- Ubersfeld, Anne. (1993). *Le drame romantique*. Paris: Belin.
- Wagner, Frank. (2002). “Les hypertextes en questions (note sur les implications théoriques de l’hypertextualité)”. *Études littéraires*. No.34, Pp. 297-314.